

حرکت، مدار توصیفات منوچهری

چکیده

صورتگری و نقش پردازی طبیعت را در شیوه خراسانی باید در دیوان دل‌انگیز استاد دامغان - منوچهری - جستجو کرد؛ بطوری که هیچ گوشه‌ای از اجزای آن از چشم شاعرانه او پنهان نمانده است. به نظر می‌رسد در این نسخه برداری، اجزای دنیای بیرونی (گلهای، پرندگان، ستارگان، ابر و باد و...) در امواج جاری خیال شاعر سهیم می‌شوند تا طبیعتی زنده و پویا را ترسیم نمایند.

واژه‌های کلیدی:

طبیعت، بهار، نوروز، گل، پرند

در جلوات آمده است بر سر گل عندلیب
در حرکات آمده است شاخک شاهسپرم ۹۸۸

مقدمه

به اعتقاد عموم صاحب نظران از جمله تفاوت‌های حوزه علم و هنر، نحوه رویکرد هر یک به دنیای بیرون است. شناخت علمی انفعالی (passive) است و گزارش از واقعیت‌های موجود؛ اما شناخت هنری فعال (active) است و گزارش هنری-آن‌گونه که ارسطو متذکر می‌شود- نوعی از احتمال است که از حقایق محض جدا می‌شود. (ارسطو و فن شعر، ص ۱۰۵)؛ لذا منتقدانی چون سیدنی (sir philip sidney) وظیفه شاعر را فقط در این نمی‌بینند که حقیقت واقعی را نقل کند بلکه وظیفه او را تدارک نمونه‌های «بارز» و «زنده» می‌دانند. (شیوه‌های نقد ادبی، ص ۲۰۶) شاعر به معنای شعور یابنده بر اساس فعالیت قوه تخیل این توانایی را می‌یابد که در هنجارها و قوانین طبیعی و تکراری دخل و تصرف کند، واقعیت را برای خود کشف کند و به نظمی شخصی و آرمانی که همان زیبایی است دست یازد. به گفته کروچه طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به سخن در نیاورد گنگ است. (کلیات زیباشناسی، ص ۱۰۸)

این نظم آرمانی گاهی از طریق القای روح و روان به اشیاء و مظاهر طبیعت و موجودات غیر ذی روح یا امور انتزاعی است که در قلمرو هنر و ادب به تشخیص یا روان‌پنداری یا جاندارانگاری (personification) تعبیر می‌شود؛ از این‌رو در دنیای شعر هر چیزی دارای روان مخصوص به خود است.

به گواهی محققان بسامد بالای این شیوه را می‌توان در نزد سخن‌سرایان سبک خراسانی یافت (سبک‌شناسی شعر پارسی، ص ۸۸)، اصولاً در این دوره دید شاعر بر واقعیات این جهانی مبتنی است و با چاشنی نشاط و سرخوشی و باده‌پرستی همراه می‌شود که ریشه آن را می‌توان در غلبه عناصر فرهنگی ایران باستان (آرکائیک) و ادامه آن در خراسان و ماوراءالنهر دانست.

اگر پهنه ادبیات فارسی را جلوه‌گاه دستاوردهای گویندگان در عرصه‌های گوناگون بدانیم باید اذعان داشت بازآفرینی طبیعت در آیین خيال در سطح اعجاز هنری به استاد دامغان-

منوچهری- ختم می‌شود. شعر او کلکسیونیی از «گل و ریحان و سنبل و ضمیران» است که با هنرنمایی تمام در تابلوی طبیعت به ایفای نقش می‌پردازند.

باد خوشبوی دهد نرگس را مزده همی

که گل سرخ به در آمد از پرده همی

با تو در باغ به دیدار کند وعده همی

نرگس از شادی آن وعده کند سجده همی ۲۵۵۴

کسبک ناقو سزن و شارک ستوزنست

فاخته نایزن و بط شده طنبور زنا ۵

او در حوزه چالشها و تأملات ژرف فکری کمتر به پرواز درآمده است و همه همتش مانند یک اپیکور (Epicure) کام‌یابی، جام‌گیری و آواشنوی و برخورداری از لذت‌های جوانی است.

چون فدح‌گیریم از چرخ دو بیتی شنویم به سمنبرگ چو می‌خورده شود لب ستریم

نخوریم انده گیتی که بسی فایده نیست اگر ایدون که بریم انده او یا نبریم ۱۰۳۳

و حتی وصیت می‌کند که:

آزاده رفیقان منانم چو بمیرم از سرخترین باده بشوید تن من

در سایه زاندر گوری بکنیدم تا نیکترین جایی باشد وطن من ۱۰۹۲

این بریدگی از تأمل و عشق و توجه صرف به طبیعت نکته‌ای است که دکتر شفیع‌ی کدکنی هم به آن توجه دارد و می‌گوید: «منوچهری در آن سوی مجموعه این تصویر طبیعت هیچ حالتی یا معنایی و چیزی را جز همان ایده حسی و مادی نمی‌بیند و این خصوصیت که در شعر این دوره امری آشکار است در شعر او به طوری آشکارتر دیده می‌شود». (صور خیال در شعر فارسی، ص ۵۰۹)

این دید حسی و مادی به دلدادگی و شیفتگی به طبیعت، لمس طبیعت و غوطه‌وری و خوض در توصیف زلال طبیعت می‌انجامد به صورتی که آنچه را می‌بیند و لمس و احساس می‌کند در ذوق خلاق او جانی تازه می‌یابد و به برانگیختگی و حرکت (moving) می‌رسد که حاصل پیوند فیض شادابی و کامرانی در جوانی با شعر اوست:

شادی و خوشی امروز به از دوش کنم بچم دست زلم نعره و اخروش کنم ۲۲۷۸

باز جهان تازه و خوش یافتیم زی سمن و سوسن بشتافتیم ۲۱۸۷
 این احوال هنگامی بر عنان قلم او غالب می‌شود و «طبع شعرش به جوش می‌آید» پرنده تیز پر
 خیالش در فضای بی‌کرانه طبیعت به پرواز در می‌آید و نغمه‌هایی آکنده از شور و خروش و
 جنبش و تحرک سر می‌دهد به طوری که آرامش و سکون را از خواننده می‌گیرد و او را به چرخ
 وامی‌دارد و اصولاً خود او احوالش را به خوبی توصیف کرده که از هرگونه آرامش (خواب، غم،
 هجران) بیزار است.

بامدادان حرب غم را لشکری کن تعیبه

اختیارش بر طلایه افتخارش بربرته

توبه قلب لشکر اندر خون انگوران به دست

ساقیان بر میسر خنیاگران بر میمه

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیروبم

گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه ۱۳۴۳

آمد شب و از خواب مرا رنج عذاب است

ای دوست یار آنچه مرا داروی خواب است ۱۰۱

صنما بی تو دلم هیچ شکبیا نشود

وگر امروز شکبیا شد فردا نشود ۴۵۷

در مقابل آنچه تأثیر عمیقی بر خواننده اشعار او می‌گذارد، دعوت او به «شور و حرکت» است.

برجه تا برجهیم جام به کف برنهم

تن به می اندر دهیم کاری صعب اوفتاد ۲۲۷

چون می بدهی نوش همی گوی و همی باش

چون می بخورم جام همی گیر و همی جه ۱۳۵۷

ای صنم ماهروی خیز به باغ اندر آی

زانکه شد از رنگ و بوی باغ بسان صنم ۹۸۴

آمده نوروز ماه، با گل سوری بهم

بناده سوری بگیر بر گل سوری بچم ۹۸۱

در این طیف وسیع دعوت به جنبش نه تنها ساقیان و ماهرویان بلکه شاه و سلطان را هم از کاخ می‌راند و به نشاط وامی‌دارد.

خیز بت رویا تا مجلس زی سبزه بریم که جهان تازه شد و ما ز جهان تازه‌تریم ۱۰۲۸
 هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار خیز ای بت فرخار بیار آن گل بی‌خار ۶۰۳
 ای بسند اختر نام‌آور تا چند به کاخ سوی باغ ای که آمد گه نوروز فراز ۷۲۵
 با مذاقه و امعان نظر در دیوان منوچهری می‌توان بسامد بالایی از افعال حرکتی را تشخیص داد و فهرست نمود:

آمدن، رفتن، آمد شدن، خرامیدن، جستن، برخاستن، به تک ایستادن، تاختن، پوییدن، گشتن (به معنای چرخیدن)، پریدن، جنبانیدن، لرزیدن، رقصیدن، ریختن، بیختن، کندن، قیام کردن، غواصی کردن، غارت کردن، سفر کردن، و گروه زیادی از کلماتی نظیر تعجیل، پرتاب، تکاپوی، پیک، هروله، کشی‌کنان، خروش، طیار و... در اکثر توصیفات و تشبیهات مشبه به جنبه حرکتی دارد مانند باران، تندر، سیل، لشکر، کاروان، تیر، چوگان، فلاخن، جاسوسی، عقاب و مار و... که در ادامه این گفتار نمونه‌هایی از آن در ضمن شواهد شعری ارائه خواهد شد.

جاذبه‌های گوناگونی از طبیعت، شاعر دامغان را به شوریدگی و جنبش وامی‌دارد و به زبان و سخنش نفسی جان‌بخش می‌بخشد تا نمونه‌هایی زنده و زیبا را از این دست در شعر به ارمغان آورد.

حرکت بهار

به نظر می‌رسد حلول بهاران و زیبایی و لطافت طبیعت آن بیش از هر پدیده‌ای دیگر، تجربه طربناکی و شادمانگی را برای منوچهری زمینه‌ساز بوده است تا جایی که اگر غالب اشعار شاعر شروان- خاقانی- به توصیف صبح می‌پردازد و او را باید «شاعر صبح» لقب داد خیلی گزافه نیست که شاعر دامغان- منوچهری- را شاعر بهار بنامیم.

در مطالع بسیاری از قصاید او فصل بهار نه تنها در افعال حرکتی (آمدن، اندر آمدن و...) توصیف شده بلکه عموماً این موهبت طبیعی با استفاده از مشبه‌به‌هایی حرکتی (لشکر، خیل، طاووس و...) متحرک و پویا قلمداد شده است.

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
 کرده است رای تاختن و قصد کارزار
 این باغ و راغ ملکت نوروز ماه بود
 این کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار
 جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن
 راغش پسر از بنفشه و باغش پسر از بهار
 نوروز ازین وطن سفری کرد چون ملک
 آری سفر کنند ملوکان نامدار
 چون دید ماهیان زمستان که در سفر
 نوروز مه بماند قریب مهی چهار
 اندر دوید و مملکت او بغارتید
 بالشکری گسران و سپاهی گزافه کار
 در باغها نشاند گروه از پس گروه
 در راغها کشید قطار از پس قطار ۵۴۶
 آمد بهار خرم و آورد خرمی
 وز فر نو بهار شد آراسته زمی ۲۴۵۱
 رفت سرما و بهار آمد چون طاووسی
 به سوی سبزه برون آمد هر محبوسی ۱۷۴۱
 خیل بهار خیمه به صحرا برون زند
 واجب کند که خیمه به صحرا برون زنی ۱۹۳۶
 نو بهار آمد و آورد گل و یاسمن
 باغ همچون تبت و راغ به سان عدنا ۱
 نو بهار آمد و آورد گل تازه فراز
 می خوشبوی فراز آور و بریط بنواز ۷۲۴

انسدر آمد نو بهاری چون مهی

چون بهشت عدن شد هر مهمی ۲۰۰۲

نوروز

آمدش فسرخ و فرخنده باد	آمد نوروز هم از بامداد
مرد زمستان و بهاران بزاد ۲۱۷۳	باز جهان خرم و خوب ایستاد
باده سوری بگير بر گل سوری بچم ۹۸۱	آمد نوروز ماه با گل سوری بهم
کامگارا کار گیتی تازه از سر گیر باز ۷۸۱	آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز
با طالع مبارک و با کوبک منیر ۶۸۰	نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر

حرکت گلها و گیاهان

منوچهری پس از سرخوشی در بهاران زمینه‌های گسترده دیگری را هم به طرب و امی دارد تا تصاویر او جزء یادگارهای ادب فارسی گردد و آن رویش و جوشش گلها و گیاهان و درختان است که در سراسر شعر او بی‌قراری می‌کنند و هر کدام را می‌توان به عنوان صفحاتی از آلبوم طبیعت در نظر گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

شاهسپرم

در جلولات آمده است بر سر گل عندلیب در حرکات آمده است شاخک شاهسپرم ۹۸۸

نرگس

نرگس همی رکوع کند در میان باغ زیرا که کرد فاخته بر سرو موذنی ۱۹۴۱

لاله

لاله سوی جویبار لشکر بیرون زده است خیمه او سبزگون خرگه او آتشین ۲۴۳۸

بنفشه

باز در زلف بنفشه حرکات افکندند دهن زرد خجسته به عیبر آکندند ۲۵۳۲

شقایق

شقایقهای عشق انگیز پیشاپیش طاووسان بسان قطره‌های قیر باریده به اخگرها ۳۰

گل سرخ

همواره به گرد گل طیاره بود نحل دین گل بسوی نحل بود دایم طیار ۶۰۷

یاسمن

بر برگ سپید یاسمین تر بر ریخت قرابه می حمری ۱۵۸۲

سرو

سرو سماغی کشید بر دو لب جویبار

چون دورده چتر سبز در دو صف کارزار ۲۴۳۰

لاله و شمشاد

لاله به شمشاد بر آمیختند ژاله به گلنار در آویختند

بر سر آن مشک فرو ریختند وزیراین در فرو ریختند ۲۱۷۹

حرکت پرندگان

کیفیت تصویر بهار و باغ و سبزه در بهاران با گلهای روان هنگامی کامل می‌شود که استاد نگارگر- منوچهری دامغانی- گونه‌های مختلفی از پرندگان را در لابه‌لای شاخه‌های گل و شاخسارهای درختان به پرواز در می‌آورد تا چشم خوانندگان را بنوازد و دل را بیفزاید.

کبک

کبک دری گر نشد مهندس و مساح
کبکان بر کوه به تک خواستند
هر زمان نوحه کند فاخته چون نوحه‌گری
کبکان بی‌آزار که بر کوه بلندند
جز خاربنان جایگه خود نیستند
این همه آمد شدنش چیست به راود ۳۰۱
بلبلکان زیر وستا خواستند ۲۱۷۶
هر زمان کبک همی تازد چون جاسوسی ۱۷۴۲
بی‌قهقهه یکبار ندیدم که بخندند
بر پهلو از این نیمه بدان نیمه بگردند ۲۲۳۶

هدهد

هدهدک پیک برید است که برابر تند
چون بریدانه مرقع به تن اندر فکند ۲۵۴۷

فاخته

فاخته وقت سحرگاه کند مشغله‌ای
کرده پنداری گرد تله‌ای هر وله‌ای
گویی از یسارک بدمهر است او را گله‌ای
تا در افتاده به حلقش در مشکین تله‌ای ۲۵۴۲

بلبل

زنسد وافان بهی زسد زیر برخواندند
بلبلکان بر گلکان تاختند
بلبلان وقت سحر زیر وستا جنبانند ۲۵۳۶
آهوکان گوش برافراختند ۲۱۸۴

آن بلبل کاتوره برجسته زمطموره چون دسته طنبور گیرد شجر از جنگل ۹۷۵

کلنگ

وقت سحرگه کلنگ تعبیه‌ای ساخته است و ز لب دریای هند تا خزان ناخته است ۲۴۳۳

دراج

دراج کُند گرد گویازار تکاپوی از غایبه عجمی بزده بر سر هر موی ۲۲۴۷

طاووس

طاووس میان باغ دمان و کشی کنان
چنگش چو برگ سوسن و پایش چو برگ نی ۱۷۹۷

بط

هر ساعتکی بط سخنی چند بگوید در آب پسرده جسمه دگر باره بشوید
در آب کند گردن و در آب پروید گویی که همی چیزی در آب بجوید
چون سینه بجنابند یک لخت بپوید از هر سر پرش بجهد لولو شهوار ۲۲۴۶

نحل (با کمی تسامح)

آن گل که به گردش در، نحلند فراوان نحلش ملکاند به گرد اندر و احرار ۶۰۶
گاهی هم حرکت پرندگان دوتایی است که حالت رقص را در ذهن شاعر تداعی می‌کند.

کبک و کدری

در دامن کوه کبک شبگیران در رفت بهم به رقص با کدری ۱۵۷۱

بلبل و قمری

بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش در دهن لاله مشک در دهن نخل نوش ۲۴۲۲

کبک و سرخاب

کبک رقاصی کند سرخاب غواصی کند

این بدین معروف گردد آن بدان ساهر شود ۴۳۷

بلبل و صلصل

چو چنبرهای یاقوتین به روز باد گلینها جهنده بلبل و صلصل چو بازیگر به چنبرها ۲۶

حرکت باده

در چنین احوالی با اهتراز بهار، رویش و جوشش گل‌های بهاری و رقص پرندگان معلوم است که یک اپیکور جوان «شرابی تلخ می‌خواهد که مرد افکن بود زورش / که تا یکدم بیاساید ز دنیا و شر و شورش» اما در نظر منوچهری در کنار تلخی و قوت باده، او نیز باید همنوا با سایر پدیده‌ها به جنبش درآید.

نه بنشیند از پای و نه یک‌زمان
عصیر جوانه هنوز از قدح
چون به خم اندر ز خشم او بخروشد
ای باده فدای تو همه جان و تن من
هر جایگهی که آنجا آمد شدن تست
به رکوع آرزو صراحی را در قبله جام
از سجودش به تشهّد برو آنگه به سلام
نهد پهلوی خویش بر بستری ۱۶۱۶
همی زد به تسعیل پرتابها ۵۸
تیر زند بی‌کمان و سخت بکوشد ۲۳۶۷
کز بیخ بکندی زد دل من حزن من
آنجا همه گه باشد آمد شدن من ۱۰۸۶
چون فرو ناله شود باز درآور به قیام
زو سلامی و درودی ز تو بر جمع کرام ۲۲۷۵

و جالب است که در این اهتراز «رزبان» راهم شریک می‌کند و به تکاپوی وامی دارد.

۱۳۳۱ هجری قمری

رفت رزبان چو رود تیر به پرتاب همی

به رز اندر، بکشید آب ز دولاب همی ۲۶۰۹

رزبان تاختی کرد به شهر از رز خوش

در رز بست به زنجیر و به قفل از بهین ویش ۲۶۱۸

جست از جایگه آنگاه چو خناسی

هوس آسدر سر و آسدر دل وسواسی

سوی او جست چو تیری سوی برجاسی

با یکی داسی مانده الماسی ۲۷۲۸

حرکت برف و باران

نباید پنداشت که شاعری اندک عمر چون منوچهری تنها با مشاهده زیباییهای بهار به جنب و جوش می آید. در شعر او زیبایی خزان و زمستان نیز با زیبایی بهار برابر است و ریزش برف در دل انگیزی و فریبندگی از باران بهار هیچ کم ندارد. قسمتهای از شعرش در زیبایی خزان، زمستان و باران بهاری قابل مقایسه است.

۱۳۳۱ هجری قمری

ماه خزان

طباب راحله بر بست روزگار خزی ۱۷۱۸

رسید پیشرو کاروان ماه خزان

به نور سپید اندر آن دختران ۱۰۴۹

همی آمدند از هوا خرد خرد

جان بیک بولاد آهنگران ۱۰۶۲

بر آید به زیر آن تگرگ از هوا

۱۳۳۱ هجری قمری

تگرگ

باران بهاری

برای باران بهاری

بشارد دژ خوشاب از آسمان سحاب و زدم، حوت آفتاب روی به بلا نهاد ۲۲۶
ابر گهر فشان راهر روز بیست بار خندیدن و گریستن و جزر و مد بود ۴۱۱
پیشانی و روی و چشم و لب و زبان

حرکت ابر و باد

منوچهری نزول این نعمات و مواهب آسمانی را نتیجه جوش و خروش ابر و باد و زعد و برق در آسمان می‌داند. این شعر در روزی که در

برای

ابر

ابر جبینی فوج فوج اندر آهوا در تاختن
۲۳۶ آب جبینی مشوح مشوح اندر نمیک رود بار
این چو روزبنار لشکر پیش خیر میرزاد
۲۳۷ و آن چو روز عرض پیلان پیش شاه شهریار ۵۱۷
میغ سیه بر قفاش تیغ برون تاخته است
ابر از قینع بساد چو از کبوه بخیزد
بنا بناد در آویزد و لختی بسپیزد
تیغی بکشد مُنگر و میغی بنگیزد
آخر نه بس آید به هزیمت بگریزد ۲۲۵۷

ابر بهاری

ابر بهاری زدور اسب برانگیخته و زمس اسبش به راه لولوتر ریخته ۲۴۲
برای باران بهاری

ابر مازندران

برآمد ز کوه ابر مازندران چو مار شکنجی و ماز اندر آن ۱۰۴۵

ابر و برق آسمانی

برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنانچون صد هزاران خرمن تر که عمدا در زنی آتش به خرمن
بجستی هر زمان زان میغ برقی که کردی گیتی تاریک روشن ۱۱۹۲

باد

باد همچون دزد گردد هر طرف دیا ربای بوستان آراسته چون کلبه تاجر شود
هر زمان دزد اندر افتد کلبه را غارت کند مرغ چون بازاریان برکار ناصابر شود ۴۴۰
برآمد بادی از اقصای بابل هبوش خاره در و باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی فرو آرد همی احجار صد من ۱۱۸۷

باد فروردین

ابر آزاری برآمد از کران کوهسار باد فروردین بسجینید از میان مرغزار
این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار وان گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار ۴۹۷

باد سحری

باد سحری سپیده دم خیزان است با میغ سیه به کشتی آویزان است ۲۳۱۷

باد و ابر

باد از سمنستان به تک آمد به طلایه تا حرب کند با سپه ابرنقایه
ابراز طرف کوه برآمد دو سه پایه از شرم به رخساره فرو هشته وقایه ۲۲۵۱

حرکت ستارگان و صور فلکی

زمانی که آسمان چهره حقیقی خویش را جلوه گر می‌سازد و ستارگان و صور فلکی آن، چشم هر بیننده‌ای را می‌نوازد، بهترین بهانه را برای شاعر استاد و صف مهیامی کند تا زیبایی‌های آن را بستاید و از این رهگذر تظاهرات علمی خویش را در برابر حاسدان به نمایش گذارد.

سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر ز مکن ۱۱۸۴
چوپاسی از شب دیرنده بگذشت بر آمد شعریان از کوه موصل
بنات النعش کرد آهنگ بالا به کردار کمر شمشیر هرقل ۹۳۸



همی برگشت گرد قطب جدی چو گرد بازن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت چو اندر دست مرد چپ فلاخن ۱۱۷۶



مهین دختر نعش چون صولجانی کهنین دختر نعش مانند قفلی
شهب همچو افکنده از نور نیزه و یا چون ز چرخ فروشته جلی ۱۷۸۹

حرکت پدیده‌های زمینی

با نگاهی به توصیفات منوچهری می‌توان ذهن خلاق او را بین آسمان و زمین در جولان یافت. لذا گهگاه پدیده‌های زمینی هم در امواج جاری گیتی شرکت می‌یابند تا نظام حرکتی را در شعر او کامل کنند.

زمین

بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت که کوه اندر فتادی زوبه گردن
تو گفتی هر زمانی ژنده پیلی بلرزاند ز رنج پشگان تن ۱۱۹۸

زرستان مشک فشان جام ستان بوسه بگیر
 بر باده خبیر لاله سپر صید شکر چو گان باز
 طلب و گنبر و شمای و شمر و ساز و گنبل
 طلب و ملک و نشاط و هنر وجود و نیاز ۷۳۳
 او نه جای اینکه از رهگذر اغراق و حرفهای دور از خرد و انسانیت ممدوح را خرسند کند با این
 تصاویر گوناگون او را به لذت وامی دارد. در نمونه‌های زیادی از شعر مثنوی ممدوح هم با
 جنبش طبیعت به سرخوشی می‌گراید.
 خجسته خواجه والا در آن زیبا نگارستان
 اسفال که جنبش کند این خسرو چالاک
 در مورد توصیف ممدوح نیز مانند سایر پدیده‌ها مشابه به امور حرکتی است.
 الا ایضا ستایه یزدان و قنطرب دین پیغمبر
 به بخود اندر چو بارانها به بخشم اندر چو تدرها ۴۶
 خنکرات سلیم هنر چنانکه کجا بزوی
 نسیم چو دی هنر چنانکه کجا بوزی ۱۷۳۶
 کهن پادشاهای یغی هندی مهرتت نداد
 میهوده هیچ سبیل نیاید سوی غدیر ۷۰۴
 خواجه چون ابو دمنده ای است که جاوید
 هست به رنج دل و به همیشه مسفرد
 گنبر یسرود رود نسیل بنیر هر قیودش
 از هنرش جزر گیرداز کرش مد ۳۲۲
 از کار خیر عزم تو هرگز نگشت باز
 هرگز ز راه باز نگشته ست هیچ تیر ۷۱۸
 دولت به سوی شاه رودیا به سوی تو
 باران به رودخانه رودیا به آبگیر ۷۱۳
 حتی مثنوی مرکبی را برای ممدوح خود می‌پسندد که در تحرک بر سایر جانداران برتری

داشته باشد.

بارکش چون گاومیش و بانگزن چون نرّه شیر

گامزن چون ژنده پیل و حمله بر چون کرگدن

بوز جست و رنگ خیز و گرگ پوی و غُرم تک

بسبرجه، آهو دو و روباه حیلّه، گوردن

رام زین و خوش عنان و کش خرام و تیزگام

شخ نورد و راهجوی و سیل برو کوهکن ۱۱۴۴

آفرین بر مرکبی کو بشنود در نیمه شب

بانگ پای مورچه از زیر چاه شصت باز

چون کلنگان از هوا آهنگ او سوی نشیب

چون پلنگان از نشیب آهنگ او سوی فراز

گاه رهواری چو کبک و گاه جولان چون عقاب

گاه بر جستن چو باشه گاه برگشتن چو باز ۷۷۲

گاه بر رفتن چو مرغ و گاه پیچیدن چو مار

گاه رهواری چو کبک و گاه برجستن چو گوی

چون نهنگان اندر آب و چون پلنگان بر جبال

چون کلنگان در هوا و همچو طاووسان به کوی

ابر سیر و باد گرد و رعد بانگ و برق جه

کوه کوب و سهل بُر و شخ نورد و راهجوی ۱۹۹۸



که به یک شب ز بلا ساغون آید به طراز

آفرین زین هنری مرکب فرخ پی تو

همچنان برق مجال و به روش باد مجاز

شخ نوردی که چو آتش بود اندر حمله

شیردل، پیل قدم، گورتک، آهو پرواز

برق جه، باد گذر، یوزدو و کوه فرار

بدود گریدوانی زبر تار طراز ۷۴۶

بسجد گریجهانی ز سر کوه بلند

به نظر نگارنده منوچهری بیش از هر کسی بدین خصلت سخن خویش وقوف داشته است اگرچه در دیوان او انواع تفاخرات از نوع آشنایی او با ادب عربی «من بسی دیوان شعر تا زیان دارم زبر» هویداست و ذکر نام و مضامین شعر و ادب عرب در دیوان او اتفاقی نیست و یا تظاهرات علمی او در نجوم و موسیقی در شعرش جلوه بارز دارد، نغمه ذوق و طربناکی طبیعت که در جنبش پدیده‌های آن نهفته است و روح بی‌اعتنا و شادمان او را به خروش وامی‌دارد مسأله‌ای است که خود بدان استشعار دارد و خطاب به ممدوح و یا حاسدان آن را امتیاز شعر خویش می‌شمارد.

شعری که تو شنیدی آنست بحر نیکو آنست وزن شیرین آنست لفظ جاری ۱۴۸۷
حاسدم گوید چرا خوانند کمتر شعر من زان تو خوانند هرکس هم بنات و هم بنین
شعر من ماءمعین است شعر تو ماءحمیم کس خورد ماءحمیمی تا بود ماءمعین ۱۲۴۷
تو نیز تجربت کن تا دستبرد بینی تا بردوم به شعرت چون باد صحاری ۱۵۰۳
اگر این تعریف نقادانی چو مالرب (Malherbe) و پل والرئ (paul valery) از شعر را
بپذیریم که «شعر سخنی است که می‌رقصد» (برخورد اندیشه‌ها، ص ۶۹) مصداق محسوس آن را
می‌توان در شعر منوچهری نشان یافت. گویی کلمات و واژگان در زبان او آرام و قرار از کف
می‌دهند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند تا کلمات و جملات و موسیقی آن نیز بتوانند در
طربناکی او سهمی هر چند کوچک داشته باشند.

می ده پسر بر گل گل چون مل و مل چون گل
خوشبوی ملی چون گل خودروی گلی چون مل

مل رفت به سوی گل گل رفت به سوی مل

گل بوی ربود از مل مل رنگ گرفت از گل ۹۷۲

ابر آزادی برآمد از کران کوهسار

باد فروردین بجنید از میان مرغزار

این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار

وان گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار ۴۹۷

ویراستی اشعار این اپیکور جوان نغمه‌ای ناتمام رامی‌ماند که به چرخ اهرمن خوی دهن کجی

